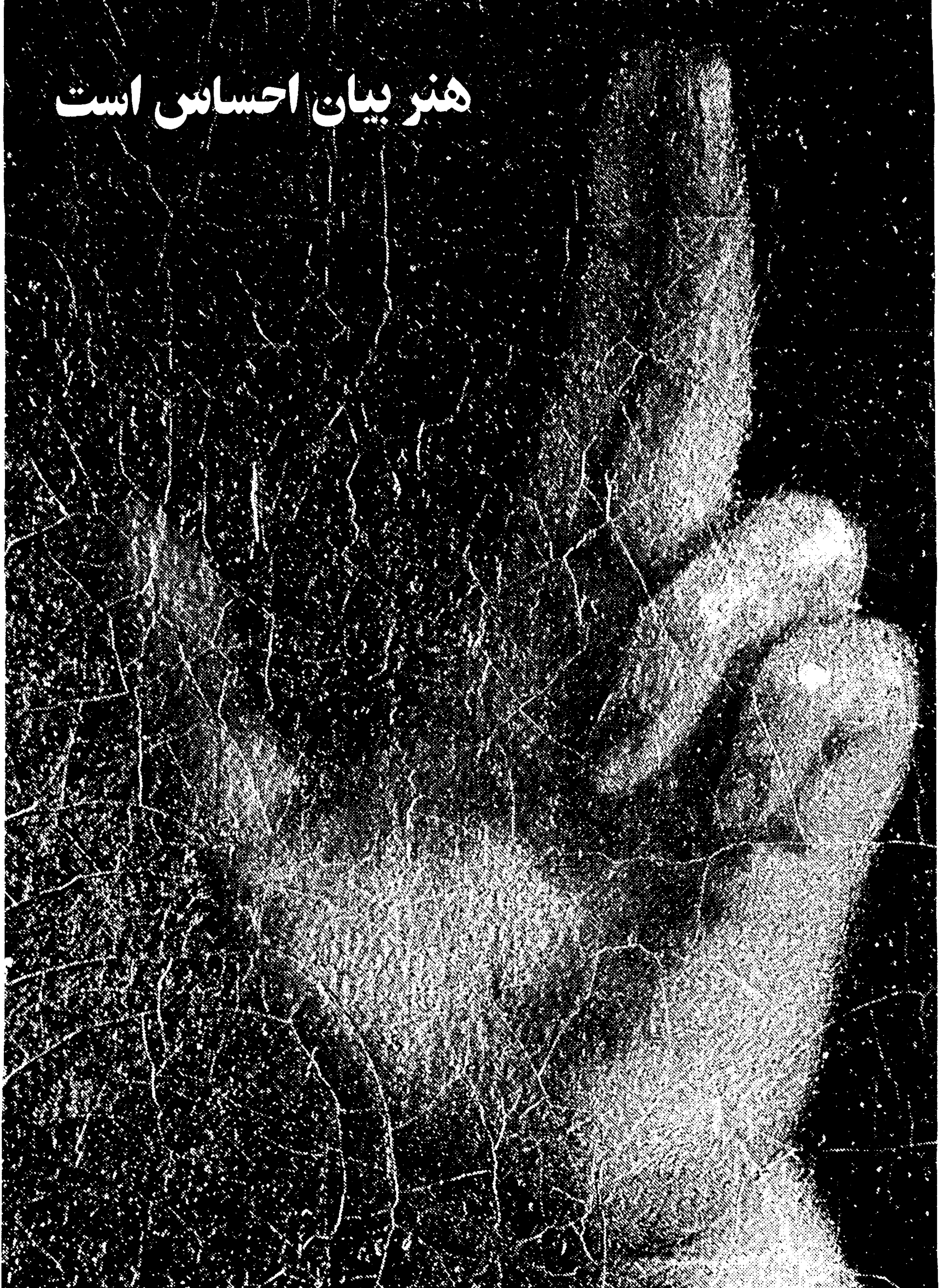
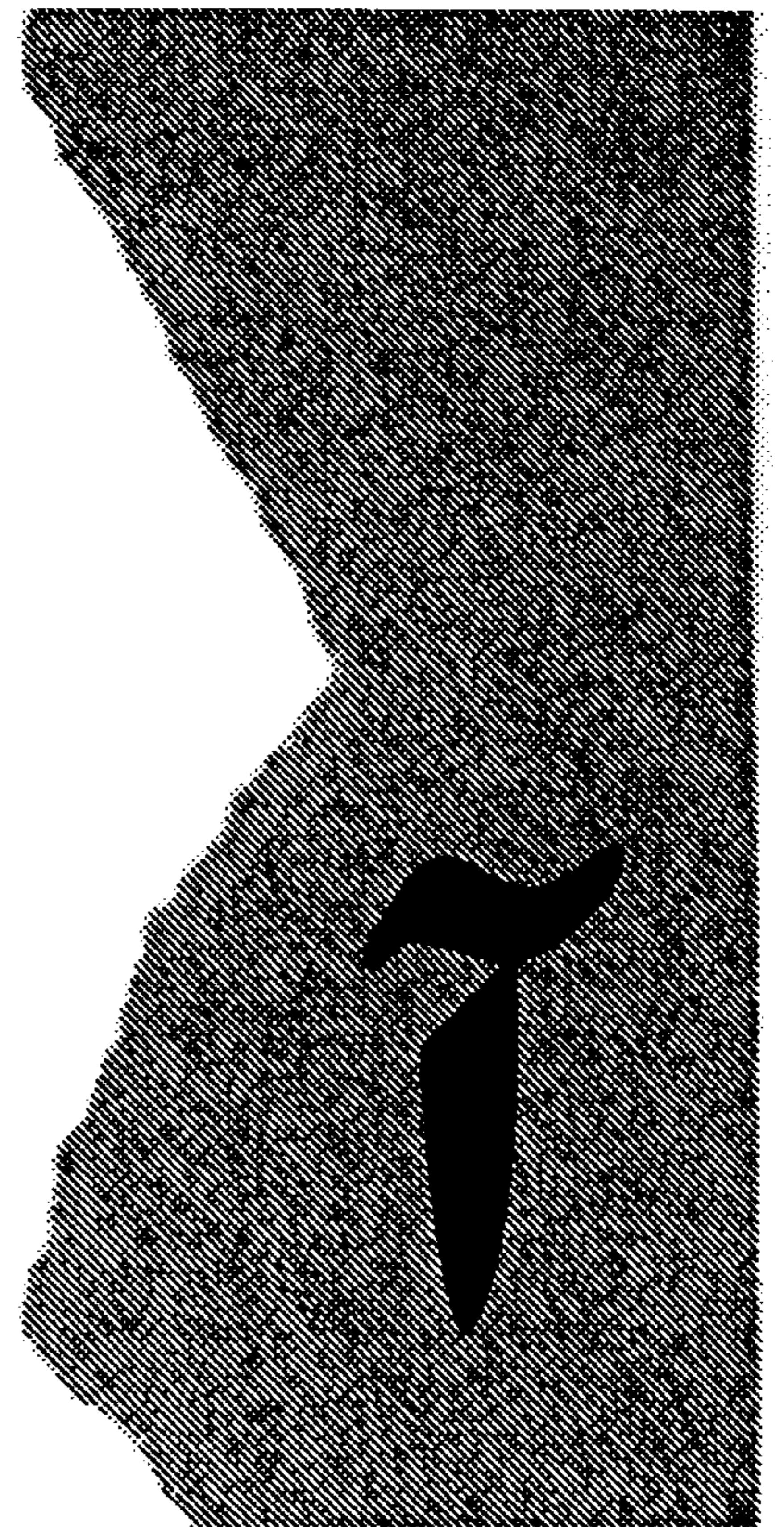


# هنر بیان احساس است





علیرضا نوروزی طلب  
عضو هیئت علمی دانشکده هنرهای  
زیبا گروه آموزشی هنرهای تجسمی

### مقدمه

الف: این مقاله فاقد هر گونه تصویر است؛ زیرا مباحث تحلیلی این مقاله ناقص احساسات ناشی از رویت تصاویر است. احساسات هنرمند مجال بروز مستقیم در صورت هنر را نخواهد یافت. دلالت‌های لفظی و غیر لفظی (چه به نحو کتبی یا غیر کتبی) ذاتاً نمی‌توانند احساسات را بیان کنند. علائم و قراردادهای ظرفی حقیقی برای بیان احساسات نیستند. ۱

ب: روشی که برای کشف علل و حقایق حوادث و ماجراهای تاریخی به کار می‌رود با روشی که فلان شیمیدان در آزمایشگاه شیمی برای پیدا کردن علت یا انجام فلان تجربه مورد استفاده قرار می‌دهد، فرق دارد. اما این فرق حاکی از آن نیست که تحقیقات اولی غیر علمی و تحقیقات ثانوی علمی است. بدبختانه هنوز این اشتباه در کشور ما رایج است و فراوانند کسانی که این گونه علوم را در زمره علم به حساب نمی‌آورند. ۲

گروهی از اندیشمندان بر این باورند که «هنر، بیان احساس است». عدم تفکیک منطقی عناصر بیانی هنر و همچنین عدم شناخت عناصر ذاتی پدیده‌ها (من جمله هنر) موجب شده است که چنین تعریفی برای هنر، بدون در نظر داشتن شرایط تعریف در منطق، ارائه شود.

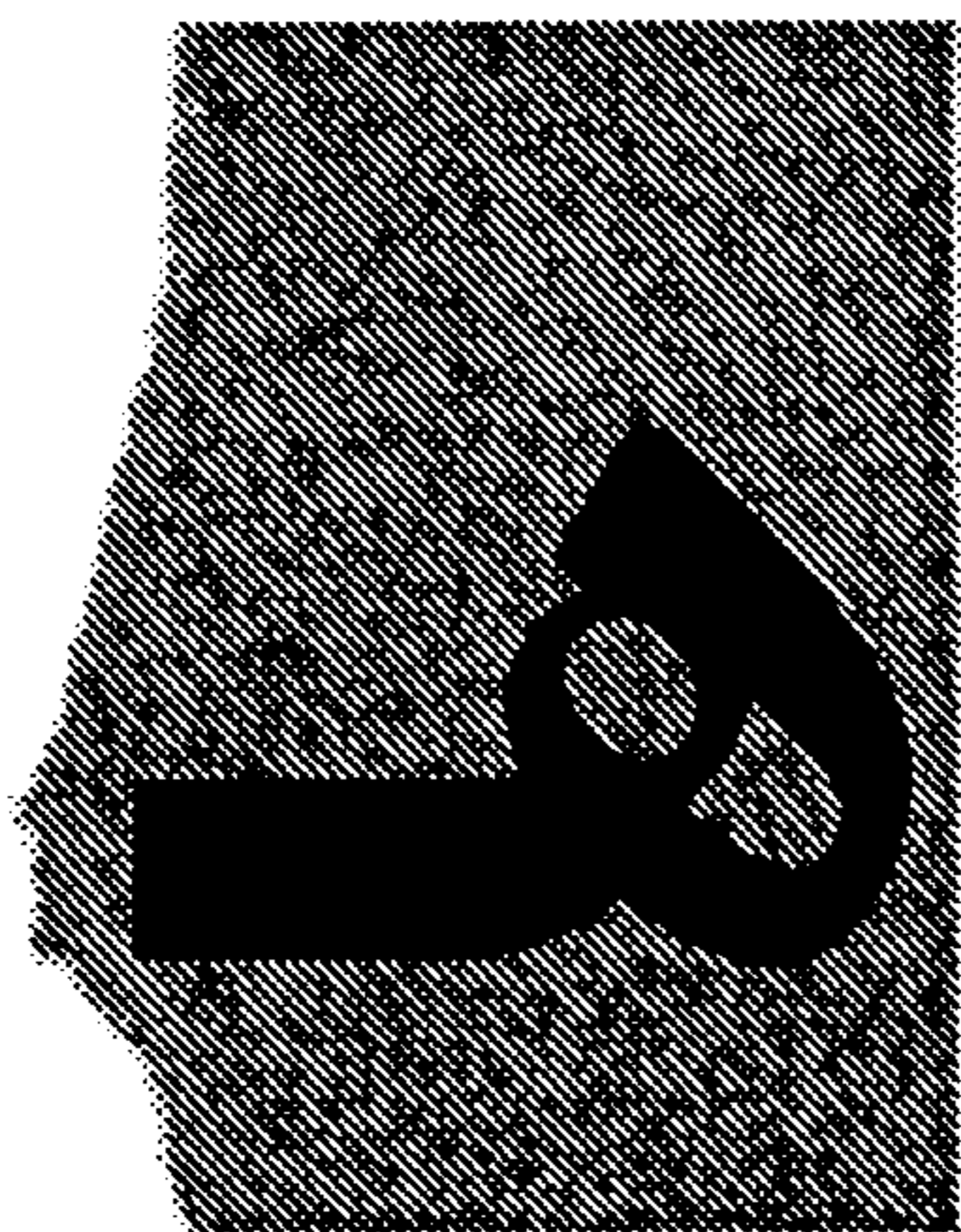
نخست باید این پرسش را مطرح کرد که «هنر چیست؟» آن گاه پاسخ داد که «هنر، بیان احساس است». اگر چنین پاسخی مورد قبول قرار نگرفت، تکلیف چیست؟ و چنانچه آراییی مختلف و متضاد در این باب اظهار شد، کدام رأی صواب است؟ و دلایل اثبات احکام مربوط به هنر کدام است؟

افلاطون معتقد است که هنر، تقلید از طبیعت است. ۳  
فروید بر این باور است که هنرها از

عقده‌های جنسی سرچشمه می‌گیرند. ۴

عده‌ای دیگر معتقدند که هنرها در تحلیل نهایی زائیده نیاز اقتصادی انسان هستند. ۵

تولستوی می‌گوید: «هنر، یک فعالیت انسانی و عبارت از این است که انسانی آگاهانه و به یاری علائم مشخصه ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است، به دیگران انتقال دهد. به طوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آنها نیز آن احساسات را تجربه کرده و از همان مراحل حسی که او گذشته است، بگذرند.» ۶



هنر، بیان زیبایی حقایق است.  
هنر، شناخت زیبایی شناسانه واقعیت است.

هنر، بیان ارزشها و تعیین کننده ارزش جهان و زندگی هنرمند است و ...

«فیخته» فیلسوف آلمانی را نظر بر این است که: «زشتی و زیبایی شیء وابسته به دیدگاه بیننده است. از این رو زیبایی در جهان وجود ندارد، بلکه در روح زیبا جا دارد. هنر ظهور و بروز این روح زیباست و هدف، تعلیم و تربیت سراسر وجود انسان است.» ۷  
برگسون می‌گوید: «هنر نیست مگر بینش مستقیم واقعیت، به شرط قطع رابطه با عادات انتفاعی.» ۸  
بندتو کروچه فیلسوف معاصر

ایتالیایی می گوید: «هنر عبارت از درک زیبایی است.»<sup>۹</sup>

ارنست کاسیرر معتقد است: «هنر نوعی سمبولیزم است.»<sup>۱۰</sup>

کدام یک از این تعاریف واجد تعریفی حقیقی و ذاتی برای هنر است؟ بحث در باب پرسش از ماهیت و حقیقت ذاتی هنر، بحثی نظری است که می بایست از بحث در نمونه آثار هنری جدا شود. برای ورود به این مقوله، نخست باید مقدماتی را متذکر شد. از جمله این مقدمات، آگاهی به علم منطق است؛ زیرا پرسش ما، پرسشی فلسفی است و منطق، علم مقدماتی برای پاسخ صحیح به سوالات فلسفی است.

منطق، روش صحیح اندیشیدن و مدد کار عقل برای کشف حقیقت است. منظور از عقل، حقیقتی است که در آفرینش هستی بر هر امر دیگری تقدم داشته و شناخت حق و حقیقت هستی به مدد آن میسر است؛ فطرت، آن را تأیید می کند و در کلام وحی بالاترین منزلت و کرامت را دارد.

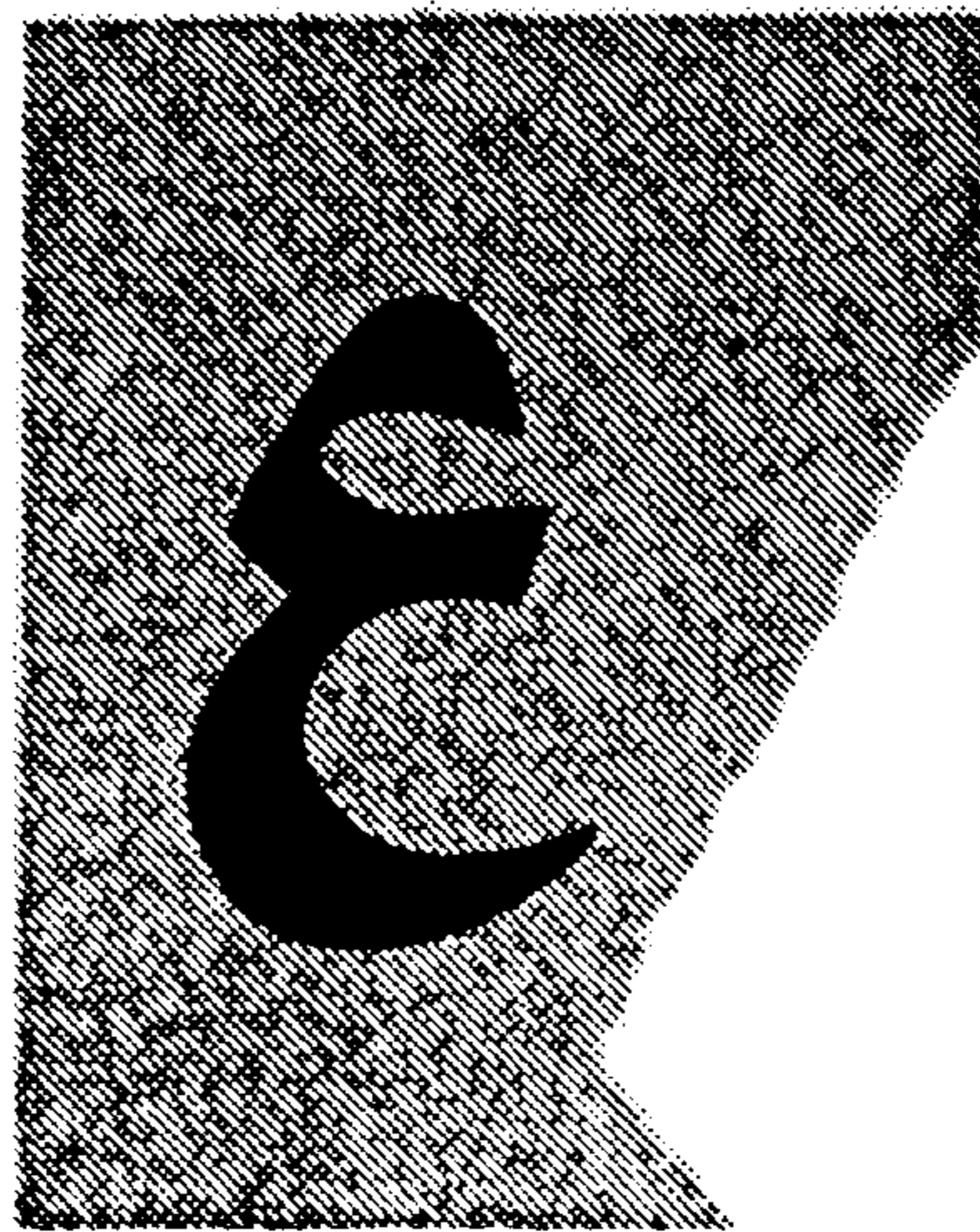
الفاظ و دلالت‌های لفظی واسطه‌هایی ناقص برای بیان مفاهیم هستند؛ زیرا مفاهیم را به صورت نشانه و به نحو غیر مستقیم بیان می کنند و در این بین، مخاطب به علل گوناگون، مقصود دیگری را از کلام استنباط می کند؛ در حالی که بین آنچه مراد گوینده است با آنچه که مخاطب از کلام درک کرده، در بسیاری موارد تفاوتی عظیم است. در پاسخ به این سؤال که هنر چیست؟ اندیشمندان آرای گوناگونی را ابراز داشته اند که در بسیاری موارد، یکدیگر را نفی و از هویت‌های متضاد (در باب هنر) حکایت می کنند.

از جمله علت‌های صدور احکام متناقض، یکی دید و تلقی و دریافت متفاوت اشخاص از هنر و دیگری عدم رعایت اصول منطق در پاسخ به این پرسش است. بدون رعایت اصول و بی توجه به صحت قضایا و احکام و

بدون عنایت به شرایط تعریف که «جامع و مانع بودن» یکی از اساسی‌ترین شرایط آن است، چگونه می توان پاسخ به پرسش از هویت ذاتی هنر را صحیح دانست؟ خصوصیات امر ذاتی برای شناخت عقلانی پدیده‌ها، من جمله هنر، چیست که به نحو اتم و اکمل هویت حقیقی پدیده‌ها را آشکار می کند؟

بعضی بر این عقیده‌اند که «هنر غیر قابل تعریف است». این حکم بدون استناد به دلیل و برهان، فاقد ارزش علمی است و تنها در حد یک اظهار نظر عامیانه، قابل شنیدن است. به همین گونه، اگر کسی مدعی شد که هنر و حقیقت ذاتی آن قابل تعریف است ولی در تعریف هنر بدون استناد به دلایل و براهین و عنایت به خصوصیات ذاتی این پدیده، مطالب بی پایه‌ای اظهار کرد، نظر او هم فاقد ارزش علمی و در نتیجه عوامانه خواهد بود.

بحث ما در حوزه هنر به نحو عام است و هنر خاص نظیر هنر نقاشی یا هنر موسیقی و سایر شقوق هنری مورد بحث نیست. بحث در خصوصیت‌های ذاتی هنر است نه در باب قالب‌های بیان هنر یا نمونه آثار هنری.



عناصر بیانی هنر که تمامی نمونه آثار هنری در کلیه قالب‌های بیان

هنر مبتنی بر آن است، عبارت است از: الف: عنصر بیانی زیبایی (حقیقی)؛

ب: عنصر بیانی موضوع. بدون شناخت این دو عنصر بیانی و رابطه این دو عنصر با حقیقت ذاتی هنر نمی توان به تعریف صحیح دست یافت. نخست باید عناصر بیانی هنر را مورد بررسی و شناخت قرار داد؛ زیرا تعریف هنر، همراه با امر مبهم، عدول از اصول و شرایط تعریف، در منطق است.

«زیبایی» چیست؟ و «موضوع» چیست؟ و ربط این دو با هویت ذاتی هنر به چه نحو است؟ پاسخ منطقی، مبتنی بر دلایل برهانی به سئوالات فوق می تواند راهگشا و در مسیر وصول به حقیقت، راهنما باشد. نخست این سؤال را مطرح می کنیم که: «عنصر بیانی موضوع» چیست؟

در پاسخ به طور اجمال، می توان چنین اظهار داشت که «موضوع» به حالات و کیفیات روحی فرد یا اجتماع اطلاق می شود که در طی تحولات زمانی در موقعیت‌ها و مکان‌های گوناگون به طور دائم در تغییر و تحول است. احساسات و عواطف و امیال و پسندها و عشق‌ها و نفرتها و روایات و داستانها و به طور کلی آنچه تحت عنوان «سوژه» مصطلح است، عنصر بیانی موضوع در هنر نامیده می شود. بدین معنی احکامی که در باب زشت و زیبایی توسط فرد یا جامعه صادر می شود، در ردیف سوژه قرار دارد. زیرا این احکام نسبی است و در شرایط زمانی و مکانی گوناگون، ممکن است آنچه زشت خوانده می شود، زیبا و آنچه زیبا خوانده می شود، زشت تلقی شود. پس زیبایی بدین معنا امر متغیری است که تنها اشتراک لفظی آن با زیبایی حقیقی موجب آن شده است که خلط مبحث شود. زشتی نیز امری ذهنی و عدمی و اعتباری است و منشأ وجود آن حقیقی نیست. بدیهی

است که این امر هم نمی‌تواند ملاک شناخت حقیقت و ذات هنر قرار گیرد. در نهایت انقسام هنر به هنرهای زشت و زیبا در حوزه موضوع، قابل تحقیق و بررسی است و عنایت به این امر که این تقسیم بندی به زشت و زیبا در حوزه نسبت قرار دارد، از اهم مسائلی است که غفلت از آن موجب عدم وصول به کشف حقیقت هنر می‌شود. به وضوح درمی‌یابیم که موضوع نمی‌تواند حقیقت ذاتی هنر باشد؛ زیرا موضوع می‌تواند شامل امور متضاد نظیر خشم و عطف، کفر و ایمان، و عشق و نفرت باشد، و این امور متضاد، با وحدت ذاتی و هویت اصیل و حقیقت هنر منافات دارد، و تحقق یک هویت یکپارچه و وحدانی تحت اموری متضاد، امکانپذیر نیست. در نهایت لامحاله عنصر بیانی زیبایی، حقیقت ذاتی برای هنر خواهد بود. مقصود از زیبایی، زیبایی حقیقی است که مساوی فعلیت و وجود و تحقق است و منشأ آن خیر و کمال و جمال مطلق است. منشاء این زیبایی وجود حقیقی است نه وجود ذهنی. زیرا وجود ذهنی از عوارض وجود حقیقی و خود، فی حد ذاته، فاقد اصالت ماهوی است.

هنرمند در اثر هنری خود از زیبایی حقیقی حکایت می‌کند و این حکایت از سرشور و عشق و وصال و قرب به حق است و پرتویی از جمال مطلق، که بسته به وسع وجودی هنرمند، در اثر او تجلی یافته و شیفتگان و طالبان زیبایی را مجذوب می‌کند.

هنر، ساحت «حضور» و «معرفت» است و عارف آن گاه از عشق و شور و جذبه محبوب خویش، عارفانه در صور گوناگون هنر حکایت می‌کند که محبوب را در غایت و نهایت حسن زیبایی و کمال و جمال یافته است. حکایت از این وجد و شوق و ذوق ۱۱ در قالب مناسب بیان هنری، این عارف را به مرتبه هنرمند واصل می‌کند. آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما

بگذری

یا کبر منعت می‌کند کز دوستان یادآوری؟!

صورتگر دیبای چین، رو صورت یارم ببین

یا صورتی برکش چنین، یا ترک کن صورتگری  
(بدایع شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه)



هنر، تجلی روح طالب کمال و جمال و زیبایی مطلق، در قالب محسوس است.

با عنایت به مطالبی که به صورت بسیار مختصر گذشت، این سؤال پیش می‌آید که رابطه حس با هنر چیست؟

نخست باید شناختی اجمالی از محتوای لفظی حس داشته باشیم تا بتوانیم به بررسی رابطه حس با هنر بپردازیم. حس در معنای عام و کلی، انفعالی روحی در مقابل تمامی پدیده‌هایی است که در ظرف وجودی انسان محقق می‌شود و این انفعال، که

موجب واکنش عاطفی به صورت درونی و گاه به صورت بیرونی می‌شود، مختص هنر نیست. هنر نیز مانند تمامی پدیده‌ها، با منشأ خاص خود موجب انفعال در نفس انسان می‌شود. ما این انفعال نفسانی را به حس و احساسات و بروز عواطف تعبیر می‌کنیم. ذکر این نکته ضروری است که انفعال و تغییر کیفیات نفسانی، ناشی از ظهور حالتی خاص در روح انسان است که می‌تواند علت‌های مختلف و متفاوتی داشته باشد، مانند بروز خشم که می‌تواند دارای دو منشأ الهی و شیطنی باشد. خشم حضرت موسی (ع) منشأ الهی و خشم فرعون منشأ شیطنی داشت.

خشم، فی حد ذاته، گذشته از سرچشمه‌های گوناگون شدت و ضعف نیز دارد و از این لحاظ خشم به طور خاص، و حس و احساسات به طور عام از امور تشکیکی، یعنی دارای شدت و ضعف وجودی هستند.

شناخت احساسات و از جمله خشم، توسط علائم و نشانه‌ها میسر است، چون امکان ظهور عینی و مستقیم امور مجرد در عالم خارج و محسوس نیست و مجردات و حالات باطنی به واسطه علائم و نشانه‌ها به صورت لفظی، طبیعی، وصفی و نمایشی، و با تغییر و تحولات اندامی در چگونگی شکل و رنگ چهره ظهور خارجی می‌یابند. بدیهی است که این علائم تنها دلالت بر حالات باطنی دارد و حالات و احساسات، محتوایی هستند که با ظرف ظهور خود، ارتباطی وضعی و قراردادی خواهند داشت؛ و بین دال و مدلول انفکاک و جدایی و مفارقت ذاتی است. مانند لفظ گل که مخاطب را به معنا و محتوای خاصی دلالت می‌کند اما آن معنا عیناً و به نحو حقیقی در لفظ گل ظهور نخواهد داشت و به عبارتی دیگر حقیقت معنا در لفظ، ظهور مستقیم نمی‌یابد.

هیچ نامی بی حقیقت دیده‌ای؟

یا زکاف و لام کُل، گل چیده‌ای؟ ۱۲۹  
 اگر انسانی تحت تربیت الهی قرار گیرد، ظهور و بروز احساسات او با ظهور و بروز احساسات در انسان دیگری که تحت سلطه نفس اماره و بهیمی و شیطانی است، تفاوت اساسی خواهد داشت. در حقیقت، کیفیت تربیت قوای نفسانی انسان و از جمله قوای عاطفی اوست که چگونگی و ماهیت احساسات وی را تعیین می‌کند. نکته دیگر این که آیا حس کردن، تنها از طریق حواس پنج‌گانه است یا راههای دیگر دریافت احساس و حتی فوق واکنش‌های احساسی ناشی از حواس باصره، سامعه، لامسه و... هم وجود دارد؛ و حسهای دیگری هم در ظرف وجود انسان تحقق می‌یابد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که وسایل و ابزار و واسطه‌های مادی در مراحل نخست، مجموعه‌ای از دریافت‌های حسی را به انسان منتقل می‌کند و انسان هر چند فی‌الذات واجد قوای ادراکی، و موجودی مجرد است، از محسوس به معقول و از معقول به مشهود می‌رسد و از مشهود تا اوج عشق و شیفتگی به سیر و سلوک می‌پردازد و از نفس بهیمی به نفس ملکوتی و مرتبت خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (فجر ۲۸)، ارتقا می‌یابد. نوع احساسات دریافتی انسان در مراتب عالی با ادراک حسی در مراتب ذاتی تفاوت ذاتی و ماهوی دارد و تنها

تشابه لفظ «حس» در این دو مرتبت امکان وقوع خطا را به وجود می‌آورد. زیرا به نحو بارزی محتوای حس در هر کدام از مراتب سیر استکمالی انسان، کیفیت خاص خود را دارد. کی بود آواز لحن و زیر و بم از برای گوش بی حس اصم عقل را خود با چنین سودا چه کار کَر مادر زاد را سُرنا چه کار وهم و حس و فکر و ادراکات ما همچو نی دان مرکب کودک هلا چون ز حس بیرون نیاید آدمی باشد از تصویر غیبی اعجمی حس اسیر عقل باشد ای فلان عقل اسیر روح باشد هم بدان خاک زن در دیده حس بین خویش دیده حس دشمن عقل است و کیش متهم نفس است نی عقل شریف متهم حس است نی نور لطیف آن حسی که حق بر آن حس مظهر است نیست حس این جهان، آن دیگر است حس حیوان گر بدیدی آن صور بایزید وقت بودی گاو و خر در درون، یک ذره نور عارفی به بود از صد معرف ای صفی نیست صورت، چشم را نیکو بمال تا ببینی شعشعه نور جلال نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل فلسفی کو منکر حنانه است از حواس اولیا بیگانه است ۱۳  
 انفعالات احساسی انسان یا جنبه فیزیولوژیکی و ارگانیکی و مادی دارد که به حس مفارغ از تعقل تعبیر می‌شود، یا جنبه تعقلی دارد و تحت سیطره، عقل عمل می‌کند و یا مبتنی بر مشاهده و مکاشفه عرفانی است. هر یک از این مراحل حسی می‌تواند موضوع هنر باشد. اگر بپذیریم که ذات هنر، زیبایی حقیقی است، ناچار اذعان خواهیم داشت که احساسات مبتنی بر شهود و کشف عرفانی از جنس مفهوم ذاتی هنر است، و هنر اسلامی به معنای مصطلح هنگامی

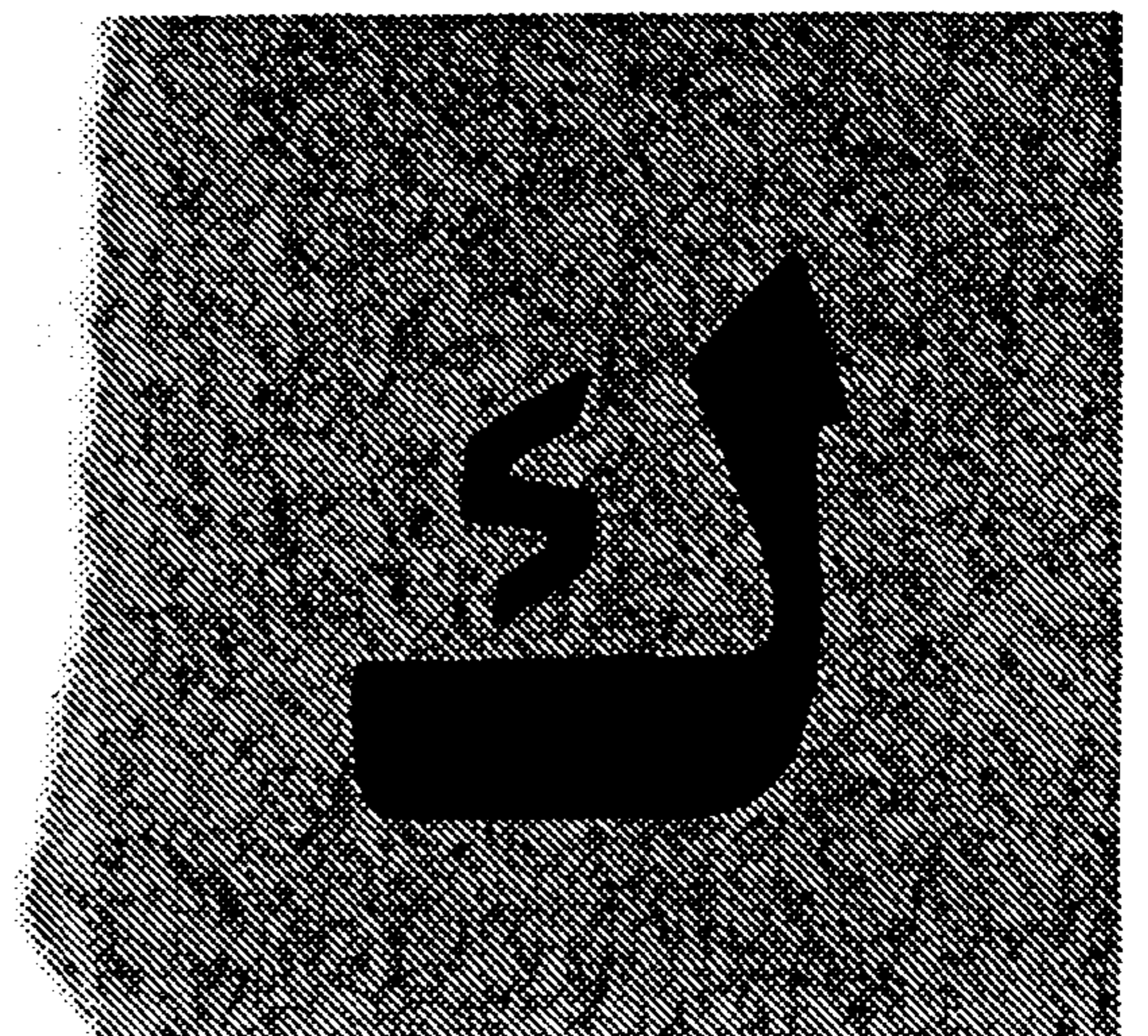
محقق می‌شود که محتوای متعالی، صورت مناسب خویش را که بالذات دینی و الهی است پیدا کند، و چنانچه این امر در حوزه‌های مختلف هنر تحقق یابد، آن گاه هنر به معنای حقیقی خود خواهیم داشت. بالاخره تذکر این نکته هم ضروری است که ذات هنر از پذیرش مضامین غیرالهی امتناع دارد.

نور خورشید ار بیفتد بر حدث او همان نور است نپذیرد خبث ۱۴  
 عقل مقدمه معرفت شهودی است. عرفانی که خاستگاه آن عقل نباشد عرفان نیست. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل عقل را {از نور خویش} آفرید و آن اولین مخلوق روحانی است... (و به او فرمود: تو را مخلوقی عظیم آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم. ۱۵)

هنر، معرفتی شهودی است که توسط هنرمند پدید می‌آید. ادراک شهودی هنرمند همان دریافت باطنی و حسی است که از ماده مفارقت یافته و مجرد شده است؛ و این مقام اهل تجرید است:

رو مجرد شو مجرد را ببین  
 دیدن هر چیز را شرط است این ۱۶  
 حس بدین معنا یکی از مبادی هنر است و تجلی این دریافت حسی در قالب محسوس، کار هنرمند است و تحقق این معرفت شهودی در قالب مناسب، هنر نامیده می‌شود.

حس به معنای مصطلح و رایج آن، امری فرعی و به عبارت صحیحتر فرع لازم برای هنر است. ظهور احساسات گوناگون و متضاد در هنر به عنوان امر انضمامی میسر و امکانپذیر است. زیرا اگر این امر را بپذیریم که ذات هنر با دو یا چند هویت متضاد محقق می‌شود، با مشکل تناقض و تضاد در ذات هنر مواجه می‌شویم و بدیهی است که هویت واحدی مانند هنر نمی‌تواند در ذات، با خصوصیات متضاد، تحقق یابد. پس ناچار باید



بپذیریم که احساس، امری فرعی و در حیطه موضوع، برای هنر است. شایان ذکر است که اگر هنر را بیان احساس بدانیم، این امر در حیطه‌هایی که خارج از حوزه هنر است، نیز محقق می‌شود و امکان ظهور احساس در غیر هنر نیز میسر می‌شود.

تولستوی در کتاب هنر چیست می‌نویسد: «هنر آنگاه آغاز می‌گردد که انسانی، با قصد انتقال احساسی که خود آن را تجربه کرده است، آن احساس را در خویشتن برانگیزد و به یاری علائم معروف و شناخته شده ظاهری بیانش کند. فعالیت هنر یعنی انسان احساسی را که قبلاً تجربه کرده است، در خود بیدار کند و با برانگیختن آن، به وسیله حرکات و اشارات و خطها و رنگها و صداها و نقشها و کلمات، آن را به سایرین منتقل سازد، به نحوی که دیگران نیز بتوانند همان احساس را تجربه کنند.»

تعریف تولستوی نمی‌تواند تعریفی جامع و مانع از هنر باشد، مضافاً اینکه با شرحی که گذشت اگر این تعریف را هم با مسامحه بپذیریم، چون واکنشهای عاطفی انسانها متغیر است، احساسات آنان نیز از این تغییر پیروی می‌کند و آنچه مقصود تولستوی در تعریف هنر است (یعنی انتقال احساس) تحقق نمی‌پذیرد. آنچه که هنرمند شخصاً به عنوان امر احساسی تجربه کرده است نمی‌تواند جهانشمول و قابل دریافت به نحو اتم و اکمل برای همه افراد جامعه و جوامع دیگر در هر زمان و مکانی باشد. گر چه منکر دریافت و برانگیختن حس تجربه شده هنرمند به نحو جزئی در سایر افراد نمی‌توان شد، اما حداقل این امر بدیهی است که قضیه، جهانشمول نخواهد بود و در محدوده و حصار معینی باقی خواهد ماند، مگر اینکه برای وسعت بخشیدن به دامنه انتقال احساس، از قالبهایی که با بیان توالی در انتقال مفاهیم در طی زمان سر و

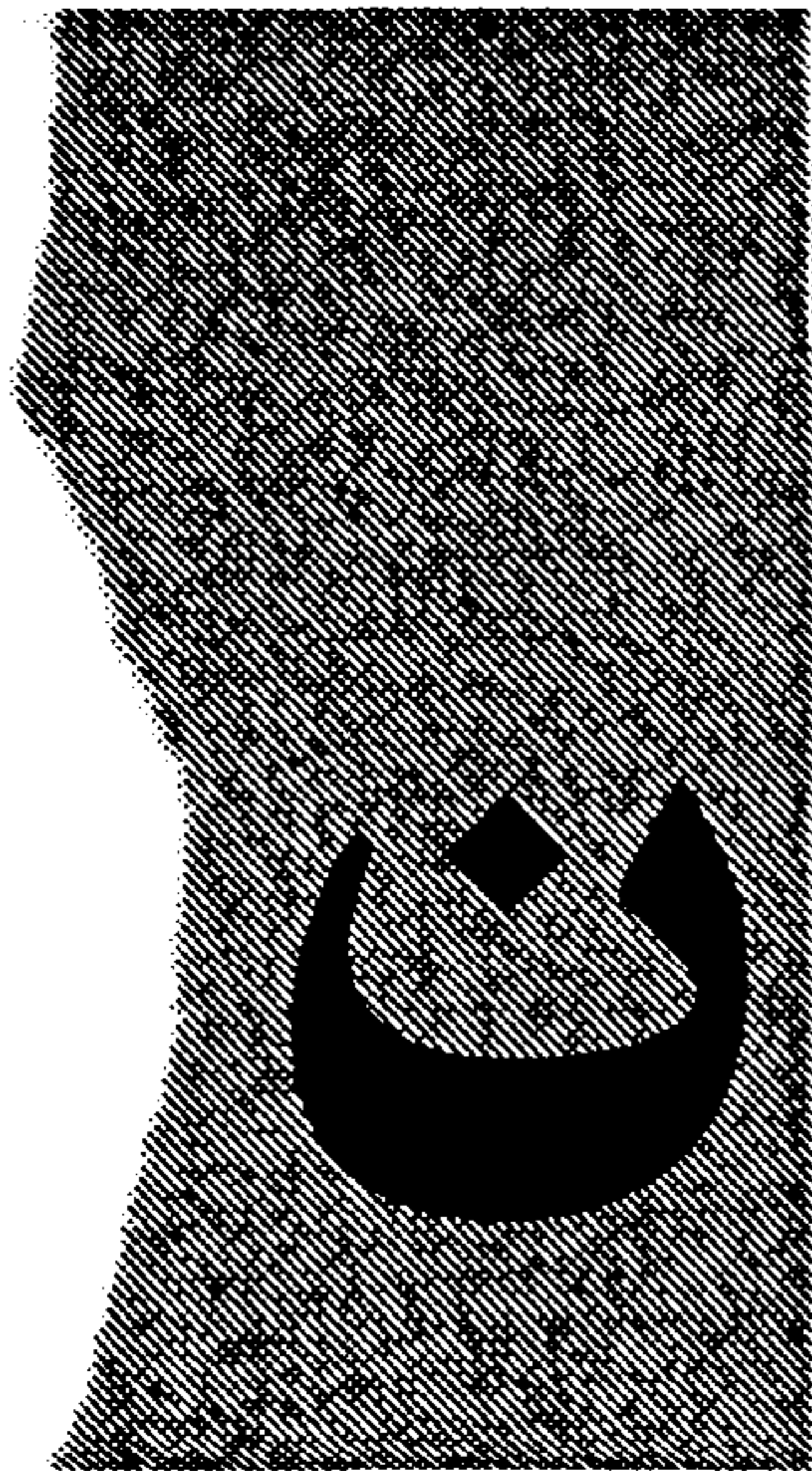
کار دارند، بهره جسته، دایره انتقال احساس را وسیعتر کنیم. همان کاری که تولستوی در خلق داستانهای خود انجام داد و در حوزه هنرهای نمایشی آن را اجرا می‌کنند.

هنرهای نمایشی، آنگاه موفق به ارائه پیام و محتوای خود خواهد بود که بتواند بر اساس تداعیها و احساسات مخاطب خود و برانگیختن این احساسات عمل کند. و این هنر آن گاه وسعت جهانی خواهد یافت که نسبت به احساسات و تداعیهای مشترک مخاطبان خود در فوق زمان و مکان دست یابد و توانایی برانگیختن آن احساسات را برای ابلاغ و انتقال مفاهیم و مضامین، واجد شود. چنانچه مضامین مورد نظر هنرمند در این وادی بر اساس احساسات متعالی و فطریات و مشترکات جوامع انسانی در این مقولات باشد، در حقیقت موضوع او دستمایه بیان هنر او شده است و در این صورت قالب و محتوای بیان او هر دو از یک حقیقت متعالی نشأت گرفته و تنها در این نقطه است که هنر حقیقی تحقق خواهد یافت و معنای مصطلح هنر اسلامی ظهور و عینیت می‌یابد. توجه به این نکته هم ضروری است که چنانکه گذشت، اگر عقیده بر این باشد که هنر، بیان احساسات متعالی است و منظور از تعالی، مفاهیم مورد قبول و پذیرشی باشد که بر سر آنها مناقشه‌ای نیست، به این مشکل دچار می‌شویم که باید بسیاری از آثار هنری را که احساسات متعالی مورد قبول ما را بیان نمی‌کند، مردود شماریم. در صورتی که به وضوح در می‌یابیم که بسیاری از احساسات غیر متعالی و مردود، در ساحت هنر، ظهور یافته است؛ و حداقل می‌توان چنین اظهار داشت که آن مفاهیم، به نحو زیبایی در هنر منجلی شده است و یک شرط هنر که ظهور زیبایی است، تحقق یافته است.

نور خورشید آر بیفتد بر حدث  
او همان نور است نپذیرد خبث

شایان ذکر است که هنر به معنای اصیل و حقیقی خود در محتوا نیز همچون صورت بیانی باید زیبا و متعالی باشد و چنانچه محتوا از صورت بیانی هنر که واجد کمال و جمال الهی است، تخطی کند، هنر به معنای حقیقی خود محقق نمی‌شود.

چون ذات هنر نور است، پس آنچه در معرض تابش این نور قرار می‌گیرد، نیز باید از سنخ مفهوم معنوی همان حقیقت نور باشد؛ و گرچه «حدث» نیز در تابش نور ظهور می‌یابد اما به حقیقت ذاتی نور



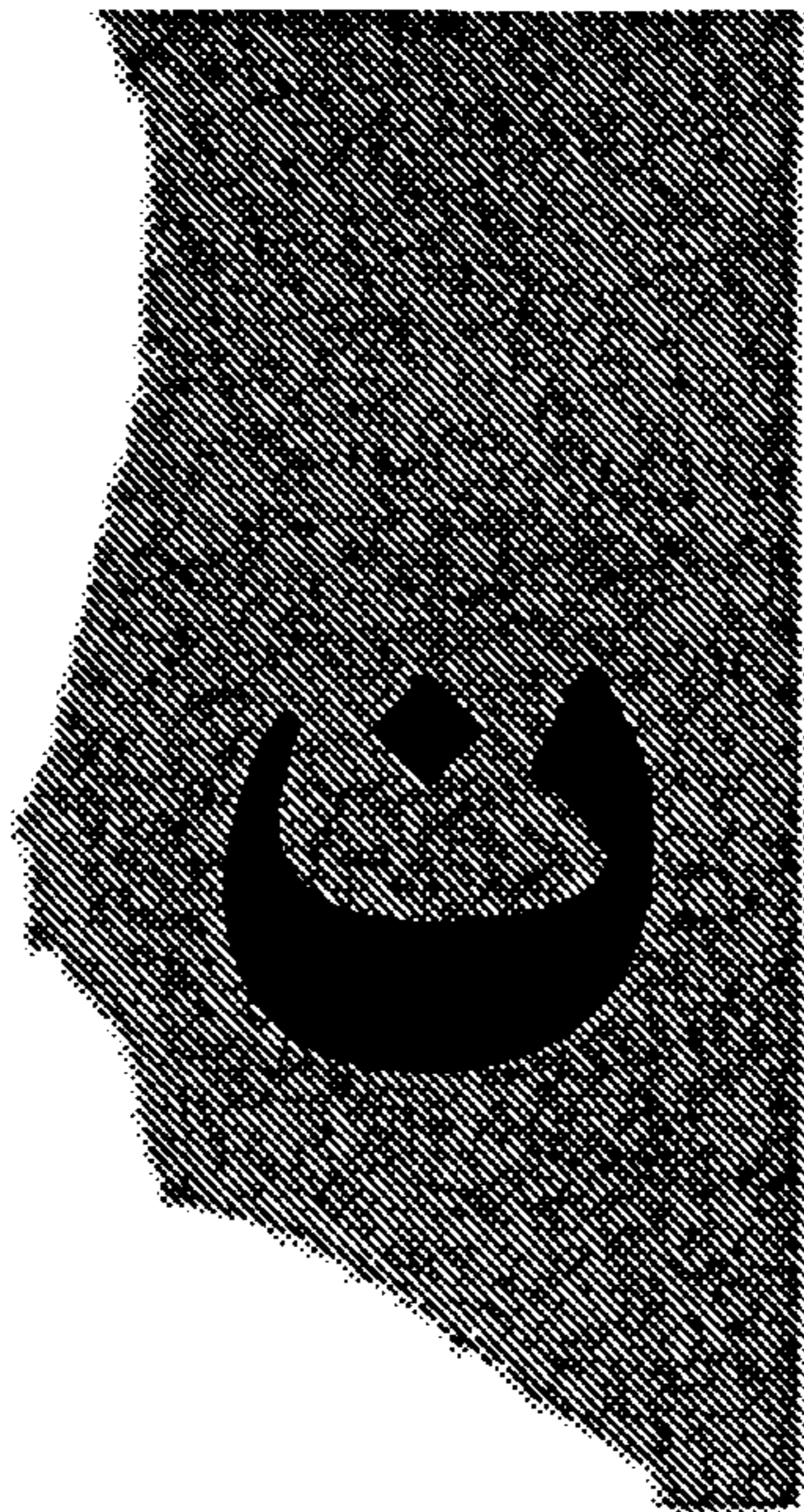
خدشه‌ای وارد نخواهد ساخت.

– ذکر نکاتی چند برای تفقه در باب این بحث ضروری است. ملخص این نکات به صورت جمع بندی شده به ترتیب زیر است:

نکته اول: شخص انسان در مقابل تمام پدیده‌ها و از جمله هنر و زیبایی واکنش عاطفی و برانگیختگی حسی دارد. این احساس و واکنش عاطفی لامحاله کیفیت خاصی را در روان آدمی ایجاد می‌کند که چگونگی این کیفیتها در افراد مختلف گوناگون و در بسیاری موارد دارای شدت و ضعف است. پاره‌ای از این واکنشهای عاطفی

و احساسی در تمام ابناء بشر، ادراک حسی خاص و مشترکی را ایجاد می‌کند؛ نظیر واکنش حسی انسانها در مقابل زیباییهای حقیقی. شایان ذکر است که در این مورد، عاطفه و احساس دارای شدت و ضعف است و این شدت و ضعف بسته به وسع وجودی انسان و معرفتی است که در او حاصل شده است. در سایر موارد مانند واکنش عاطفی و احساسی انسان در مقابل پدیده‌هایی غیر از زیبایی حقیقی مانند زیباییهای نسبی که قضاوت‌های متضاد و متفاوتی در مورد آنها وجود دارد قضیه شکل دیگری پیدا می‌کند. بدین معنی که دیدگاهها و کیفیتهای نفسانی افراد انسانی در مقام قضاوت قرار می‌گیرد و بسته به نظر افراد یا گروه‌های متفق الحال، احکام مختلف و متضاد و نیز همگون صادر می‌شود که هیچ کدام کفایت از شناخت حقیقت ذاتی پدیده‌ها نخواهد کرد و چنانچه بر حسب اتفاق این قبیل قضاوتها در پاره‌ای موارد صحیح هم باشد، چون دارای مبنای منطقی و ثابت نیست، نمی‌تواند پایگاه مطمئنی برای تکیه و صدور حکم نافذ قرار گیرد.

هنرهایی که بیان موضوعی در آن غلبه دارد غالباً از این باب دچار مشکل انتقال احساس به مخاطبان خود خواهند شد زیرا مشکل بتوان احساسی که شخص هنرمند را برای بیان هنری برانگیخته است، عیناً در فرد دیگری



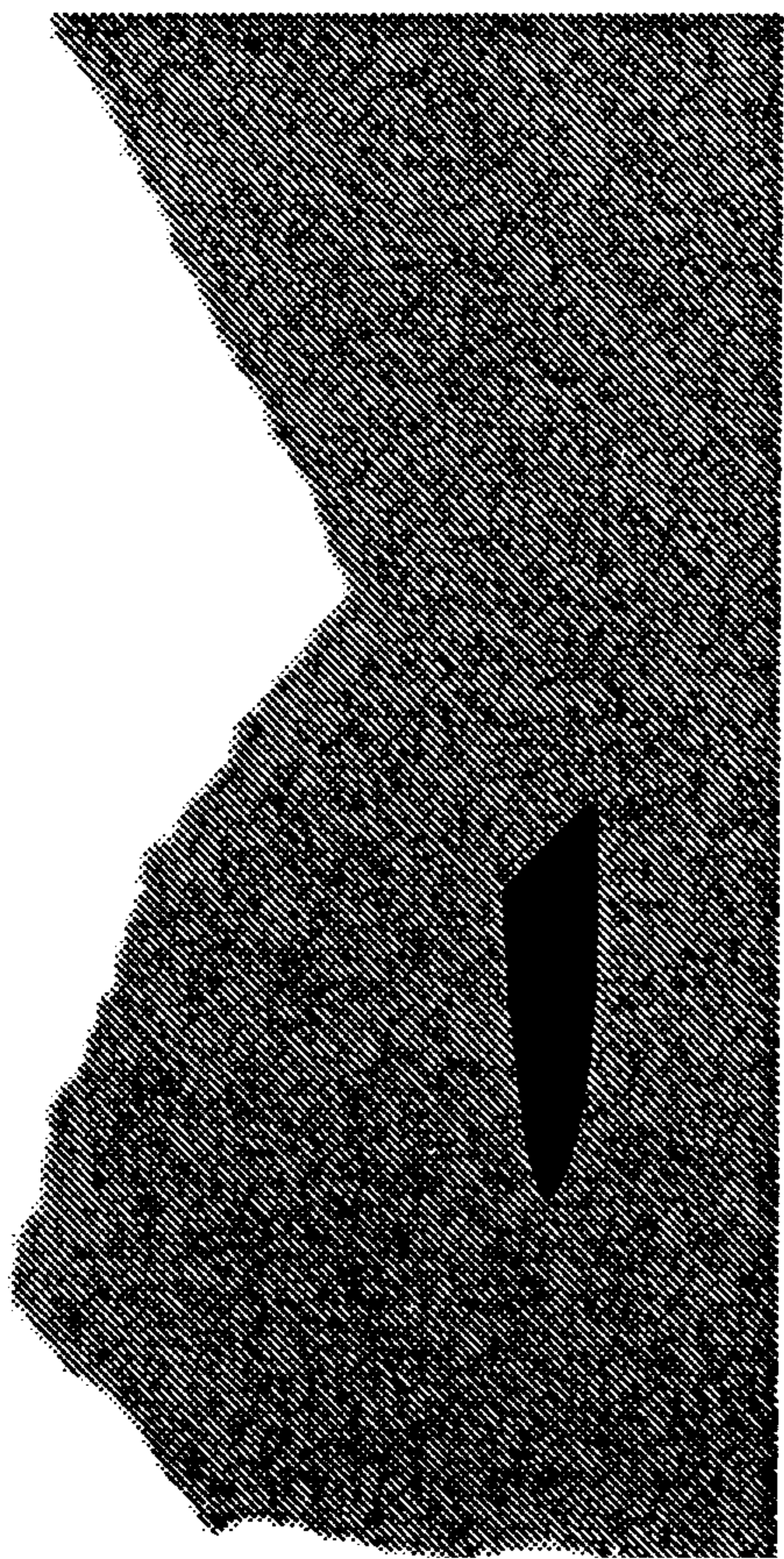
برانگیخت.

نکته دوم: اگر هنرمند صرفاً با احساس خود موفق به بیان اثر هنری شود، و احساس و عاطفه هنرمند شرط اصلی خلاقیت اثر هنری باشد، این احساس بناچار باید تحت یک نظام منسجم و منطقی در قالب بیانی (اثر هنری) ظهور یابد.

چنانچه این امر در خلق اثر هنری لحاظ نشود، احساس مورد ادعا قابلیت ظهور در اثر هنری پیدا نخواهد کرد. احساس هنرمند به طور مستقیم قابلیت ظهور نخواهد داشت و بناچار می‌بایستی در یکی از قالبهای بیان هنری نظیر شعر، موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی و ... ظهور یابد. ذکر این نکته و توجه به آن ضروری است که خصوصیات متشکله هر یک از قالبهای بیان هنر با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت موجب آن می‌شود که هر کدام، پذیرش محتوای خاصی را عهده دار باشند. خصوصیات احساس هنرمند باید تعریف شود و مشخصات آن نیز معین گردد تا بتوان درباره ظهور تام و تمام و مناسب این احساس، در صورت بیان هنری قضاوت کرد. گذشته از آن، احساسات هر فرد طی عوامل گوناگون و مختلف و متغییری شکل می‌پذیرد و نمی‌تواند امری ثابت و همگانی باشد.

این امر هم در مورد هنرمند صادق

است و هم در مورد مخاطب هنرمند و هم در مورد منتقد هنری؛ که چگونه امری که دائم در تغییر و تغیر است (احساس) می‌تواند ملاک قضاوت هنری قرار گیرد؟ نفی ظهور احساس و تأثیر آن در خلق اثر هنری نیز ناشی از عدم توجه کافی به مسئله است. اما دقت به این امر که احساس به عنوان امری اصیل و حقیقی نمی‌تواند ملاک خلق و قضاوت اثر هنری باشد. نیز لازم و ضروری است. چه در این صورت هر چیزی که بیان احساس هنرمند باشد، هنر خواهد بود و همگان می‌توانند بر این اساس مدعی هنرمند بودن و خلق اثر هنری باشند. بدون وجود ملاک و نظام منطقی (که بیان احساس هم بناچار باید تحت این نظام قرار گیرد) در بیان هنری نمی‌توان به قضاوت صحیح در مورد ارزش حقیقی هنر پرداخت و اتفاق نظر در مورد دستیابی به ملاکها و محکهای حقیقی قضاوت هنری به این اصل بر می‌گردد که حقیقت هنر و ذاتیات آن کدام است و ماهیت آن چیست؟ و قوام هنر بر چه اصلی است و رابطه آن با زیبایی چیست؟ و اصل حقیقی زیبایی



کدام است؟

احساس، یک واکنش عاطفی و روانی در مقابل کلیه پدیده‌هاست و اختصاص به هنر ندارد. نوع ایجاد احساس و حس خاصی هم در برخورد با پدیده‌ای به نام هنر نمی‌تواند مشکل‌گشای رابطه هنر با احساس باشد. زیرا اولاً باید آن احساس خاصی که در مواجهه با هنر در انسان پدید می‌آید به طور ذاتی تعریف شود. ثانیاً آن احساس نباید در برخورد با پدیده‌های غیر هنری در انسان پدید بیاید، زیرا شناخت انسان را در مورد پدیده‌های هنری و غیر هنری متزلزل می‌سازد. ثالثاً اگر احساس مشابه با احساسی که در برخورد با پدیده هنر، در سایر پدیده‌ها نظیر عرفان، مذهب و از این قبیل مضامین، در انسان به وجود آید، مرزهای شناخت هنر از غیر هنر مخدوش و غیر قابل ادراک می‌شود، مگر اینکه شناخت خود را از «جهان احساسی» به شناخت هستی و «هستی‌شناسی» تغییر دهیم. زیرا به تعداد افراد بشر، احساسات گوناگون وجود دارد. حقیقت حس که در تمامی انسانها مشترک است، فعلیتهای گوناگونی دارد و این تفاوت فعلیتهای تمامی پدیده‌ها از جمله آثار هنری به وضوح مشاهده می‌شود. علت اشتراک احکام یک عده یا گروه یا جامعه‌ای خاص در مورد پدیده‌های هنری ناشی از فعلیتهای مشابه احساسی آن گروه یا جامعه است که با فعلیتهای احساسی گروه یا جوامع دیگر از یک سنخ نیست. در نتیجه، احساس، نمی‌تواند ملاک شناخت حقیقت هنر باشد و باید ملاک دیگری را در این باب جستجو کرد.

این کلام به معنای نفی حس و احساسات در هنر نیست. حس و احساسات، موضوع هنر و امری غیر ثابت و متغیر است.

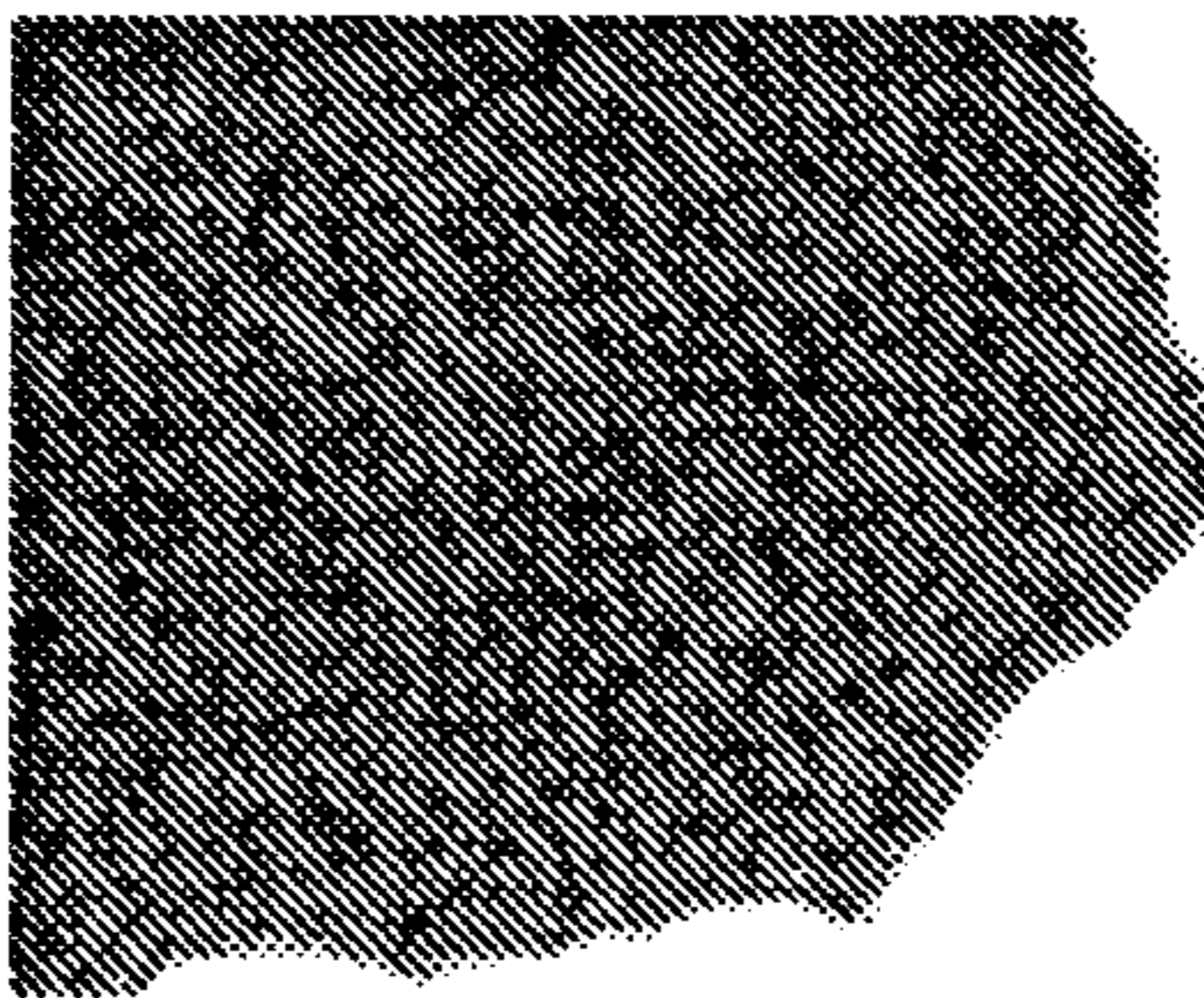
بدیهی است که با امور متغیر نمی‌توان حقیقت ذاتی پدیده‌ها را مورد

شناخت قرار داد، زیرا اعراض به علت ماهیت متغیر خود دائماً از چیزی اخبار می‌کنند که در سیر زمانی و مکانی خود نمی‌تواند حقایق ذاتی متفاوتی داشته باشد.

مسئله نسبت در اینجا مطرح می‌شود و نسبت فرد یا جامعه، ملاک شناخت حقیقت قرار می‌گیرد که این شناخت نسبی برای شناخت حقیقی کفایت نخواهد کرد.

هنر، تجلی روح طالب کمال و جمال مطلق است و این تجلی همان ظهور زیبایی حقیقی در قالب محسوس است.

هنرمند، عارفی است که معرفت خود را انشا می‌کند و اثر او لامحاله از وصل و دیدار کمال و جمال مطلق حکایت می‌کند. هنرمند والاترین قالب بیان را برای اظهار این شیفتگی و شیدایی بر می‌گزیند و هنر، مقدس‌ترین ظرف پذیرش این مظلوف است.



### پی‌نوشتها و منابع

۱. ر. ج. کتاب منطق صوری اثر دکتر خوانساری از انتشارات دانشگاه تهران و کتاب منطق استاد مظفر از انتشارات حکمت.

۲. بواراک، امیل، مقدمه‌ای بر ترجمه دروس فلسفی. ترجمه م. ا. باقرپور تحت عنوان زیباشناسی و شناخت روش‌های علوم کتابفروشی شهریار، اصفهان، چاپ اول ۲۴/۱۲/۵.

۳. افلاطون، دوره آثار. ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، آبان ۱۳۶۶، ص ۵۳۹؛ احمدی، بابک. حقیقت و زیبایی. نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۵۸ و ۶۰، و نتوری، لیونلو. از یونانیان تا نئوکلاسیسیسم. ترجمه دکتر امیر مدنی، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۵۱ تا ۶۳؛ اتینگها وزن، مایزر - نیولی گابریلی - اسپریتو

جنتیلی. تاریخچه زیبایی‌شناسی و نقد هنر. ترجمه و تدوین دکتر آژند، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۴. تولستوی، لئون. هنر چیست. ترجمه کاوه دهگان، امیر کبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۲، ص ۵۲، آریانپور، امیر حسین. جامعه‌شناسی هنر. انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران، ص ۲.

۵. آریانپور، امیر حسین. جامعه‌شناسی هنر. صص ۲، ۵، ۶، ۱۲ تا ۲۵.

۶. هنر چیست. ص ۵۵. همچنین در صفحات ۵۶-۵۷ و ۱۱۵ و ۱۱۹ و ۱۲۱ و ۱۶۷-۱۶۸ و ۲۲۱ در این باره مفصل بحث شده است.

۷. منبع بالا، ص ۳۲.

۸. شاله، فیلیسین. شناخت زیبایی. ترجمه علی اکبر بامداد، انتشارات طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۶۸.

۹. منبع بالا، ص ۱۰، کروجه، بندتو. کلیات زیباشناسی. ترجمه نواد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، صص ۵۲، ۸۹-۱۲۰ درباره مقوله زیبایی بحث شده است.

۱۰. فلسفه و فرهنگ. ترجمه بزرگ نادرزاد، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۲۳۷.

۱۱. ذوق به معنای چشایی است و از رسیدن طالب به مطلوب حاصل می‌شود. هیچ طالب را جز او مطلوب نیست در دو عالم غیر او محبوب نیست (اسرارالشهد لاهیجی)

۱۲. مولانا جلال‌الدین بلخی، مثنوی معنوی دفتر اول، کلاله خاور، ص ۶۸.

۱۳. ابیات بنابه موضوع از دفتر اول و دوم مثنوی معنوی انتخاب شده است.

۱۴. مثنوی معنوی. دفتر دوم، ص ۱۳۱.

۱۵. کلینی. اصول کافی. جلد اول، کتاب عقل و جهل، صص ۲۲-۲۳.

۱۶. این بیت در مثنوی معنوی، دفتر ششم، صفحه ۳۶۴، سطر ۲ چنین آمده است: پس قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این